علی هاشمی، چهرهٔ منحصربه فرد جنگ پس از آزادسازی خرمشهر در فیلم «اسفند» چگونه به تصویر کشیده شده است؟

قرارگاه سرّی سوم خردادی‌ها

عاطفه جعفری
دبیر گروه فرهنگ

اگر بگوییم «اسفند» روایتگر مهم‌ترین روزهای زندگی علی هاشمی است، حتماً اغراق نکرده‌ایم. روایتی از تلاش‌های شهید علی هاشمی در شناسایی و طرح‌ریزی عملیات خیبر در قرارگاه سری نصرت. این عملیات که یکی از مهم‌ترین نبردهای ایران در دوران جنگ بود، با هدف فتح جزایر مجنون انجام شد و در تاریخ جنگ ایران ماندگار شد. دانش اقباشاوی سعی کرده است در «اسفند» به سراغ جنبه‌های کمتر شناخته شده این رویداد تاریخی و شخصیت‌پردازی دقیق شهید هاشمی برود. سؤال‌هایی که بعد از سال‌ها هنوز در ذهن برخی باقی مانده و تا نام علی هاشمی را می‌شنوند برایشان مرور می‌شود.

برای علی هاشمی باید پرتره‌ای ساخته می‌شد؟ برای جواب دادن به این سؤال باید چند نکته را به هم مرور کنیم. شهید علی هاشمی، فرمانده‌ای خوزستانی است که کاری بزرگ را در دل جنگ شروع و نظرگی می‌کند. او متوجه می‌شود که از راه «ورالعظیم» می‌توان حمله‌ای را تدارک دید تا دشمن بعثی را زمین‌گیر کرد. طرح او منجر به عملیات خیبر می‌شود. عملیاتی که ثمره‌ی سال تلاش شبانه‌روزی نیروهای قرارگاه نصرت و اولین عملیات آبی-خاکی در دوران جنگ بود و اولین عملیاتی بود که دهه‌ها پگان رزمی سپاه در سطحی بسیار وسیع توانستند بانال‌ها و نیزارهای منطقه هور را پشت سر بگذارند، که این در نوع خود حرکتی بی‌نظیر و تاریخی بود. همین چند خطی که نوشتیم، سوژه‌ی فیلم دانش اقباشاوی می‌شود تا از علی هاشمی و رشادت‌هایی که انجام داده برای نسل جدید بگوید.

یکی از ویژگی‌های مهم «اسفند»، زنده کردن حال و هوای زمان جنگ است؛ درست مانند همان روزها بدون اینکه کاراگردان، دیگر کلیشه‌های رایج این روزهای ساخت فیلم جنگی شود و فقط گلوله، تانک و بوکسور ببینیم. اقباشاوی برای ساختن «اسفند» چندین سال تحقیق می‌کند و نوشتن فیلمنامه‌اش چند سالی زمان می‌برد. او به غیر از علی هاشمی و برخی فرماندهان مهم جنگ، به سراغ آدم‌های بی‌نام‌ونشانی رفته است که در نیزارهای هورالعظیم در حال بررسی و شکل‌دهی به یک عملیات بزرگ بودند. اقباشاوی که برای ساختن «اسفند» کار پژوهشی و کارگردان نخواسته آن‌ها را تغییر دهد و به انسان امروزی سال ۱۴۰۴ تبدیل کند. همه شخصیت‌های فیلم همان انسان‌های زمان جنگ هستند که حاضرند برای مملکشان جان بدهند. انسان‌های مقاوم ایرانی که ممکن است شکست بخورند، اما تسلیم نمی‌شوند. شاید دلیل اصلی این نگاه به جنگ دوران اقباشاوی برمی‌گردد که تعقلاتش بیشتر به دهه ۶۰ گره خورده و انگار بخشی از او در آن زمان جا مانده است.

با همه نکات مثبتی که برای کامل بودن فیلمنامه «اسفند» انجام گرفته است اما بازهم ایرادهایی در فیلمنامه آن وجود دارد که اگر برطرف می‌شد حتماً آبی اثری کامل‌تر مواجه بودیم. فیلمنامه و کمبودهایی که در آن وجود دارد، پاشنه‌آشیل اسفند شده است. عملیاتی که سوژه اسفند شده، بسیار حساس بوده. در آن زمان، انجام عملیات در هور اهمیت بسیاری داشت چون باید از طریق همین عملیات به پیروزی می‌رسیدیم، اما این اهمیت در فیلم پرداخت کافی ندارد و میزان حساسیت آن در جنگ مشخص نیست. به جز ۲۰ دقیقه ابتدایی که دیگر شخصیت علی هاشمی و رفت و برگشت‌هایش یا قاتلی می‌شویم، تقریباً فیلم روی دور کند است. فضا بر خلاف داستان واقعی آن خیلی آرام است و تبدیلی برای پیدا کردن مجری که بتوان از طریق آن به نیروهای دشمن ضربه وارد ساخت، (موضوعی که گره اصلی قصه است) دیده نمی‌شود. همین نکته در بسیاری از بخش‌های فیلم هم جریان دارد و از همین رو بار ریتمی کند در سراسر فیلم مواجه هستیم. برگردیم به سؤال بالا: با توجه به اقدامات و از خودگذشتگی‌هایی که شهید علی هاشمی در جنگ انجام داده، حتماً ساختن و روایت از او در این سال‌ها شخصیتش را بیشتر روشن می‌کند. کسی که خودش را سرباز خمینی(ره) می‌دانست و تا لحظه آخر هم به این سرباز وطن بودن وفادار ماند.

دانش اقباشاوی، کارگردان «اسفند» درگفت‌وگو با «فرهیختگان»:

علی هاشمی را انتخاب کردم تا امید را منتقل کنم

ایمان عظیمی
خبرنگار گروه فرهنگ

«دانش اقباشاوی» خاک خوزه را به بهترا است بگویم، فرزند سینماست و کار با ابزار این مدیوم را به‌خوبی می‌شناسد. به همین خاطر هم هست که وقتی خبر ساخت فیلم بزرگ «اسفند» در خروجی خبرگزاری‌های مختلف قرار گرفت، این حس را در ما زنده کرد که او گام مهم و بزرگی در جهت ارتقای کارنامه سینمایی‌اش برداشته است. پس از کران این اثر در چهل‌وسومین جشنواره فیلم فجر، فکر می‌کردیم که «اوران» به آن روی خوشی نشان می‌دهند، چون این اثر یکی از معدود فیلم‌های دفاع مقدسی در دوران ما خرید شد که تم آن آشکارا از خط فیلم‌های متقدم، دفاع مقدسی تبعیت می‌کرد و هیچ نشانی از پذیرش سفارش در لایه‌های بیرونی و درونی آن وجود نداشت. اما همین هم باعث نشد که داوران جشنواره روی خوشی به اثر نشان دهند و تنها با یک سیمرغ، موسیقی متن اقباشاوی و گروهش را بدرقه کردند. باری، اسفند فیلم خوش‌ساخت است با شیوه‌ای متعدد کار کاراگردان و پرسه سخت و بسیرمه درآوردن رشادت‌های رزمندگان ما در دوران طراحی و اجرای عملیات خیبر آشنا شود. درنهایت می‌توان بر روی این واقعیت انگشت گذاشت که دانش اقباشاوی با ساخت فیلم «اسفند» جایگاه خود را به‌عنوان یک کارگردان مهم در سینمای ایران تثبیت کرد.

■■■

فرایند ساخت فیلم «اسفند» چگونه آغاز شد؟ اسم اثر شما بعدا «قرارگاه سری» بود؟

فیلم اول مرا دیده‌اید؟ «تاج محل»؟

بله، دیده‌ام.

آن هم نامش «اسفند» بود. داستان آن فیلم نیز در اسفند ماه اتفاق می‌افتاد. در واقع یک طلب داشتم و آن این بود که فیلمی با نام «اسفند» بسازم. و وقتی به اینجا رسیدیم، دو طلب داشتم. اصولاً هر فیلمسازی یک طلب از سینمای ایران و آن هم ساختن اثری بزرگ برای پرده عریض سینما است. «اسفند» که اکنون در حال نمایش است و براساس پُرهای از زندگی شهید علی هاشمی ساخته شده، در واقع بازپرداخت یکی از آن طلب‌های من است. یعنی احساس می‌کردم که براساس چندین فیلم کوتاه، تجربه دستیاری و ساخت فیلم‌های کوچکتر، این حق من و همچنین حق سینمای ایران است که فیلمی بزرگ برای پرده سینما، فیلمی با فرمت سینماسکوپ (نسبت تصویر ۲.۳۹:۱) برای پرده عریض، در چشم‌اندازهای طبیعی و با قهرمانان و شخصیت‌های متنوع بسازم. هرچند با تشویق برخی دوستان، ابتدا کمی ناامید بودم و فکر می‌کردم امکان‌پذیر نیست، اما دوستان بسیاری نیز بودند که به من تو خودت فرزند خیلی گرفته‌ای و خوزستانی هستی. چرا فیلمی در این باره نمی‌سازی؟ ایده‌ای که در ذهنم شکل گرفت این بود که شهید علی هاشمی قهرمانی جامع الاطراف است؛ هم داستان زندگی بسیار جذابی دارد و هم از مظلومیتی برخوردار است که چندان به آن پرداخته نشده و شایسته است که مطرح شود. خودم به چند ارگان، مانند حوزه هنری و امثال آن، مراجعه کردم و مسیر این پیشنهاد را به سازمان اوج ارائه دادم. آن‌ها نیز به‌سرعت موافقت کردند و فرایند تحقیق و نگارش آغاز شد.

از پاسخ شما این گونه برمی‌آید که فیلم، سفارشی نبوده است؛ چون ما همیشه داریم این مدل از آثار را سفارشی تلقی کنیم.

نه، فیلمنامه آغاز شد. بسیاری از موارد دیگر نیست. این فیلم قبلاً برگمی است؛ فیلمنامه‌های شخصی دارم که استودیوها و دفاتر مختلف ارائه می‌دهند و برای ساخت آن با ارائه طرح خود (اصطلاحاً پیچینگ) تلاش می‌کنند. فیلم «اسفند» نیز همین‌گونه بود. یعنی برای من یک پروژه شخصی بود؛ فیلمی مانند «تاج محل» یا «زایانا» که فیلم‌های خود من بودند. و در اینجا لازم است از آقای دریادل، مسئول سریال‌سازی در سازمان اوج، آقای کردلو، معاون ایشان و همچنین آقای احسان محمدحسنی تشکر کنم که شجاعت به خرج دادند؛ چون از همان روز اول که گفتیم می‌خواهیم فیلمی برای پرده عریض بسازیم، حامی شدند. و البته به قول معروف «عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها». بسرعت کار تحقیق، پژوهش و نگارش را آغاز کردیم. اما برخی تقاطات اجتماعی رخ داد و شرایط سخت شد. اما خوشبختانه درنهایت همه چیز ساخته شد و من از نتیجه آن راضی هستم. یعنی تقریباً ۸۵ درصد با حتی بیش از ۹۰ درصد از آنچه در ذهن داشتم و آرزو می‌کردم بتوانیم محقق کنیم، حاصل شد. یعنی فیلمی که اکنون بر پرده است، فیلم مورد رضایت من است.

فیلم بسیار سینمایی و در اصطلاح یک موی نشمغ‌عیار است. این نکته را پیش‌تر در مورد فیلم «خدای جنگ» نیز گفتم‌اید و در اینجا نیز به نوعی تکرار می‌کنم که فیلم شما اثری کاملاً سینمایی است. گویا هم بر ابزار کار خود تسلط کامل داشته‌اید، هم فیلم‌های بسیاری دیده‌اید و هم اینکه این اثر از تجربه زیسته شما و دغدغه شخصی‌تان نشئت گرفته است. می‌خواستم بدانم در طول فرایند ساخت این فیلم، چقدر به تماشای فیلم‌های دیگر پرداختید؟ در این زمینه چه تحقیقاتی انجام داده‌اید و چه میزان از قوه تخیل خود برای به سرانجام رساندن این اثر بهره برده‌اید؟

من از کودکی بسیار فیلمباز بوده و هستم. اما در مورد فیلم «اسفند»، اتفاقاً تحقیقات بسیار گسترده و شاید حتی چون‌آمیزی انجام دادم. خدا را شکر که دیتاها و اطلاعات فراوانی به دست ما رسید؛ پیش از این نیز پژوهش‌هایی انجام شده بود و حدود ۲۰۰ ساعت مصاحبه با یاران شهید علی هاشمی در دسترس بود. از آنجا که خوم جنوبی هستم و برخی از نزدیکان خانوادگی ما از یاران شهید علی هاشمی بودند، یک شباخت کلی داشتم و همچنین این امکان را داشتم که با یاران شهید که خوشبختانه در قید حیات هستند و همچنین با فرماندهان و نیروهای تحت امر او گفت‌وگو کنم. منطقه را نیز، همان طور که اشاره کردید، به‌خوبی می‌شناختم. در واقع، در طول ساخت فیلم «اسفند»، هیچ فیلم سینمایی دیگری ندیدم؛ اصلاً فرصت این کار را پیدا نکردم. آن‌قدر غرق شنیدن گفت‌وگوها یا سفر به خوزستان و سایر نقاط برای دیدار با دوستان و آشنایان و بررسی موقعیت‌های فیلمبرداری (لوکیشن‌ها) بودم و آنچنان داستان‌های اصیل و زیبایی در دل این تحقیقات و در میان خانواده شهید علی هاشمی وجود داشت که اصولاً نیازی به دیدن فیلم دیگری احساس نمی‌کردم! نه فرمنش را داشتم و نه ضرورتی احساس می‌کردم. اما این که مطلبه بصری و سینمایی من از کودکی تشدید شد، به‌عرحال، براساس برخی اصول علمی سینمای جهان شکل گرفته، واقعیتی اکنارناپذیر است. من با طیف‌های گوناگونی از سینما ارتباط برقرار کرده‌ام؛ از سینمای مستقل و نورئالیسم ایتالیا، مانند آثار رسولینی و دسیکا، تا رئالیسم اجتماعی انگلستان. از جمله فیلم‌های کن لوچ. من به آثار لوچ علاقه بسیاری دارم و این فیلمساز در شکل گیری نگاه فیلمسازی‌ام تأثیر بسزایی داشته است. سینمای هالیوود هم همواره تأثیر خود را نیز داشته است. مثلاً فیلم «تاج محل» به بسیار متأثر از کن لوچ است. همچنین به سینمای مستقل آمریکا، نظیر آثار جان کاساویتس و هال اَشبی، و سینمای نیمه‌مستقل و حرفه‌ای آمریکا مانند آثار اسکورسیزی و پکین‌پا علاقه‌مندم. حتی به برخی از فیلم‌های کایولا؛ از جمله «اینک آخرازمان» نیز علاقه‌مندم. همچنین به سینما یک یا دو بار در سال ۱۳۸۰، نسخه کارگردان (Director's Cut) این فیلم را در تهران دیدم.

بله، آن زمان فیلم «رقصنده با گرگ‌ها» و تعداد قابل توجهی از فیلم‌های روز دنیا در سینماهای تهران به نمایش درمی‌آمد.

بله، «گوست داگ» (ساخته جیم جارموش) همین‌گونه دادمند. من به آثار جیم جارموش علاقه‌مندم و با پدر خوانده‌ام هم فیلم بسیار خوبی است. اصولاً من به برخی فیلم‌های مستقل آمریکایی که حیرت‌انگیز هستند، علاقه‌زیادی دارم. به‌عنوان مثال، برخی دوستان مشترک ما ممکن است بگویند طرفدار سینما بودن یعنی طرفدار سرگرمی بودن. اما وقتی فیلم «جاده آسفالت دوطرفه» (ساخته موتی هلمن) را می‌بینیم، شاید سرگرم‌کننده به معنای رایج آن نباشد، اما اصالت دارد و زنده است. یا «جویباری عشق» اثر جان کاساویتس، که شما هم به آن علاقه دارید، نمونه‌ای از یک اثر زنده است؛ فیلمی که با وجود طولانی بودن، پویاست و جریان دارد. این بسیار ارزشمند است. خب، این گونه آثار در شکل‌گیری سلیقه و نگاه من به سینما بسیار تأثیرگذار بوده‌اند. به همین دلیل، اگر بخواهم به‌طور خلاصه، فشرده و کپسولی بگویم، معتقدم که فیلم از دو عنصر اصلی تشکیل شده است: «پلاستیک» (ظاهر و ساختار بصری) و «روح» (محتوا و جوهر اثر). بُعد «پلاستیک» فیلم، چرا فیلمی در این باره می‌سازی؟ ایده‌ای که در ذهنم شکل گرفت این بود که شهید علی هاشمی قهرمانی جامع الاطراف است؛ هم داستان زندگی بسیار جذابی دارد و هم از مظلومیتی برخوردار است که چندان به آن پرداخته نشده و شایسته است که مطرح شود. خودم به چند ارگان، مانند حوزه هنری و امثال آن، مراجعه کردم و مسیر این پیشنهاد را به سازمان اوج ارائه دادم. آن‌ها نیز به‌سرعت موافقت کردند و فرایند تحقیق و نگارش آغاز شد.

حدود ۱۵ تا ۲۰ دقیقهٔ ابتدایی فیلم نیز حالتی هیجان‌انگیز و دهه‌آور (تریلر) دارد. این بخش، برای من یادآور فیلم‌های کوئنتین هنسن و به‌طور مثال، فیلم «مکالمه» اثر کاپولاست و چنین قضایی را بشدت به ذهن متبادر می‌کند. اما فیلم پیوسته میان این آژانس‌ها و گونه‌های سینمایی در حرکت است. گاهی فیلم‌به اثری اکشن تبدیل می‌شود، گاهی هیجان‌انگیز (تریلر) است و گاهی نیز کرگه‌هایی از ملودرام در آن دیده می‌شود. صرف‌نظر از این که این فیلم را بپسندیم یا نه، می‌توانم بگویم که اسفند اثری کاملاً سینمایی است.

اگر بخواهم صداقتانه بگویم، واقعیت این است که حتی اگر تحقیق و پژوهش هم نمی‌کردم، دوست داشتم که چنین اثری را تجربه کرده‌اند، می‌توانند بر این مدعا شهادت دهند؛ اما ما از طریق تحقیق و پژوهش به درک عمیق‌تری رسیدیم. هنگامی که این تحقیق (یعنی، یعنی سال‌های ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۲) از زندگی شهید علی هاشمی را برای فیلم انتخاب کردم، متوجه شدم که تمام این آژانس‌ها در آن نهفته است. به‌عنوان مثال، آژانس اکشن در بخش مربوط به عملیات والفجر مقدماتی در فکه -که در ابتدای فیلم به تصویر کشیده شده- وجود داشت.

در تحقیقات مشخص شد که شهید علی هاشمی درگیر یک عملیات بسیار خطرناک شده بود که به دلیل لو رفتن اطلاعات، با شکست نیروهای ایرانی هم‌راه شد و ایشان از نزدیک شاهد این ماجرا بوده‌اند. همچنین، از آنجا که شهید علی هاشمی متعهد شده بود و برنامه این بود که مسئله‌ای را مستقیماً و تنها با فرماندهٔ کل جنگ بیان کند، عنصر تعقیب و گریز به‌اصطلاح عملیات پنهانی (خبه‌کاری) در حد اعلا در زندگی این شهید وجود داشت؛ تا جایی که حتی خانواده او تصور می‌کردند علی هاشمی به شدت مرصاد؛ یعنی در حال وقت‌گذرانی است. معاونانش هم از چندین‌چون فعالیت‌های او بی‌اطلاع بودند. حتی فرمانده مافوقش، یعنی فرمانده قرارگاه جنوب نیز، از جزئیات ماموریتش بی‌خبر بود. این بعد هیجان‌انگیز و جاسوسی در ذات این بخش از زندگی او وجود داشت. اصولاً شهید علی هاشمی، همان‌گونه که در فیلم مستند هم به آن اشاره شده، مؤسس یک فرارگاه فوق‌العاده‌سری اطلاعاتی و جاسوسی بود. رگه‌های ملودرام نیز در زندگی‌اش وجود داشت؛ چون مجرد بود و به مادرش سرمی‌زد. این را هم اضافه کنم که من بسیار خوش‌اقبال بودم که پیش از درگذشت مادر گرامی‌شهید، ایشان را زیارت کردم. شهید هاشمی رابطهٔ عاطفی عمیقی با مادرش داشت، پسر بزرگ خانواده و یاور مادر بود. یعنی گویم این موارد را در فیلم نیاورده‌ام، اما در تحقیقات به‌تفصیل به آن‌ها پرداخته شده بود. اما همزمان که با اسماعیل علیزاده (تدوینگر) و سعید برانی (مدیر فیلمبرداری) پیش می‌رفتیم و گفت‌وگو و پرسش‌وپاسخ داشتیم، ریتم فیلمبرداری برای اولین‌بار، یک عملیات چندنفره فراهم شود و سپس دوباره برای ماه‌ها به کار خود ادامه می‌دهند. این مقطع را نیز به همین دلیل انتخاب کردم. اما چرا به هاکس اشاره می‌کنم؟ از او آموخته‌ام که وقتی به سراغ چنین فضاهایی می‌روید، اصولاً مردان هم وقتی در محیط‌های خشن مانند بیابان و امثال آن قرار می‌گیرند، شوخ‌طبعی‌شان بروز پیدا می‌کند. چون جذابیت دیگری در آن فضا وجود ندارد، سعی کردم کمی از این چاشنی شوخ‌طبعی که شهید علی هاشمی درگیر یک عملیات بسیار خطرناک شده بود که به دلیل لو رفتن اطلاعات، با شکست نیروهای ایرانی هم‌راه شد و ایشان از نزدیک شاهد این ماجرا بوده‌اند. همچنین، از آنجا که شهید علی هاشمی متعهد شده بود و برنامه این بود که مسئله‌ای را مستقیماً و تنها با فرماندهٔ کل جنگ بیان کند، عنصر تعقیب و گریز به‌اصطلاح عملیات پنهانی (خبه‌کاری) در حد اعلا در زندگی این شهید وجود داشت؛ تا جایی که حتی خانواده او تصور می‌کردند علی هاشمی به شدت مرصاد؛ یعنی در حال وقت‌گذرانی است. معاونانش هم از چندین‌چون فعالیت‌های او بی‌اطلاع بودند. حتی فرمانده مافوقش، یعنی فرمانده قرارگاه جنوب نیز، از جزئیات ماموریتش بی‌خبر بود. این بعد هیجان‌انگیز و جاسوسی در ذات این بخش از زندگی او وجود داشت. اصولاً شهید علی هاشمی، همان‌گونه که در فیلم مستند هم به آن اشاره شده، مؤسس یک فرارگاه فوق‌العاده‌سری اطلاعاتی و جاسوسی بود. رگه‌های ملودرام نیز در زندگی‌اش وجود داشت؛ چون مجرد بود و به مادرش سرمی‌زد. این را هم اضافه کنم که من بسیار خوش‌اقبال بودم که پیش از درگذشت مادر گرامی‌شهید، ایشان را زیارت کردم. شهید هاشمی رابطهٔ عاطفی عمیقی با مادرش داشت، پسر بزرگ خانواده و یاور مادر بود. یعنی گویم این موارد را در فیلم نیاورده‌ام، اما در تحقیقات به‌تفصیل به آن‌ها پرداخته شده بود. اما همزمان که با اسماعیل علیزاده (تدوینگر) و سعید برانی (مدیر فیلمبرداری) پیش می‌رفتیم و گفت‌وگو و پرسش‌وپاسخ داشتیم، ریتم فیلمبرداری برای اولین‌بار، یک عملیات چندنفره فراهم شود و سپس دوباره برای ماه‌ها به کار خود ادامه می‌دهند. این مقطع را نیز به همین دلیل انتخاب کردم. اما چرا به هاکس اشاره می‌کنم؟ از او آموخته‌ام که وقتی به سراغ چنین فضاهایی می‌روید، اصولاً مردان هم وقتی در محیط‌های خشن مانند بیابان و امثال آن قرار می‌گیرند، شوخ‌طبعی‌شان بروز پیدا می‌کند. چون جذابیت دیگری در آن فضا وجود ندارد، سعی کردم کمی از این چاشنی

ادامه در صفحه ۱۳

قهرمان شدن، پیروزشدن، درجه گرفتن و ارتقایافتن او را به تصویر بکشم. به همین دلیل، همان طور که شما بدرستی اشاره کردید، تأکید من بر «چگونه جنگیدن» بوده، نه «چرا جنگیدن». پرداختن به چرایی جنگ به من ارتباطی ندارد؛ جنگی رخ داده است. حال، اینکه چگونه باید جنگید و چه مسیری را باید طی کرد تا به یک دستاورد بزرگ رسید، این همان چیزی بود که با محوریت شخصیت شهید علی هاشمی انتخاب کردم. چرا؟ چون احساس می‌کردم این رویکرد برای نسل آینده اینمپخش است؛ نه فقط در حوزهٔ نظامی‌گری، بلکه در تمام عرصه‌ها. اگر بخواهم با استعاره‌ای سینمایی بگویم، نکته‌ای که در مرحلهٔ پیش‌تولید به دستیارم می‌گفتم این بود؛ علی هاشمی را مانند یک فیلمساز جوان شهرستانی در نظر بگیرید که فیلم کوتاهی ساخته است. استعداد او در همان فیلم‌های کوتاهش توسط برخی داوران، بزرگان و فیلمسازان حرفه‌ای دیده شده است. سپس یک فیلمساز حرفه‌ای یا مثلاً رئیس سازمان سینمایی به او اعتماد کرده و به طور غیررسمی به او گفته است که یک فیلم بزرگ (یک پروداکشن) بسازد و نگران هزینه‌اش هم نباشد؛ در این شرایط است که تهایت، اثری در حد و اندازه‌های «عملیات خیبر» یا یک فیلم سینما-آکسیون بزرگی خلق می‌شود. شهید علی هاشمی نمونهٔ بارز یک فیلمساز جوان شهرستانی در سوسنگرد است که با ساخت فیلم‌های هشت میلی‌متری آغاز کرده و در طول سیزده ماه به یک فرمانده بزرگ تبدیل می‌شود؛ مثل فیلمسازی که فیلمی در ابعاد «دونی» می‌سازد.

در ادامهٔ همین بحث «روح» و «پلاستیک» که مطرح فرمودید، به نظر من، اگر به وجود ژانری یوغی در سینمای دفاع مقدس قائل باشیم، این ژانر در سال‌های اخیر در سینمای ما غایب بوده است. البته اگر بخواهم مته به خشخاش بگذارم، می‌توانم به فیلم «موقعیت مهدی» یا یکمی اغماض، به فیلم اول آقای مهدویان، یعنی «ایستاده در غبار» اشاره کنم. اما درمجموع، این فضا کمتر در سینمای ما دیده شده است. به نظر می‌رسد این ژانر تلاش داشته‌اند تا به‌نوعی از روایت‌های مرسوم دفاع مقدس آشنایی‌زدایی کنند. اما این نوع آشنایی‌زدایی در فیلم شما اتفاق نیفتاده است؛ بلکه همان چیزی که در آن دوران واقعاً وجود داشته و روایت می‌شده در فیلم شما نیز به تصویر کشیده شده است.

می‌خواهم عکس این مطلب را بیان کنم. اتفاقاً معتقدم در فیلم من از آشنایی‌زدایی صورت گرفته است؛ زیرا آن چیزهایی که در جبهه‌های واقعی جنگ وجود داشت و آن روابط انسانی واقعی که در سازمان رزم ایران حاکم بوده، در سینمای ما کمتر به تصویر کشیده می‌شد؛ گویی بیشتر بر جنبه‌های سینمایی و «پلاستیک» آن تأکید می‌کردند. به همین دلیل، همان طور که چندی پیش نیز به منتقد ارجمندی گفتم، ادعا دارم که فیلم من اثری نو است؛ زیرا آن جنس از مسائلی که در واقعیت جنگ فراوان بوده در سینمای جنگ یا دفاع مقدس ما یا کمتر بازتاب داشته یا نگاهی تقدیس‌گرایانه به آن شده است. مثلاً در ماندن‌های نظامی یا عارف و شاعر تصویر شده‌اند، یا افرادی رمیوگونه و صرفاً اهل اکشن بوده‌اند و امثال این‌ها. آن پیچیدگی‌ها یا به‌عبارتی، آن «روح» واقعی که در جبهه‌ها حاکم بود، در فیلم‌ها کمتر نشان داده شده است. اما همین هم باعث شد که داوران اضافه کنم که من بسیار خوش‌اقبال بودم که پیش از درگذشت مادر گرامی‌شهید، ایشان را زیارت کردم. شهید هاشمی رابطهٔ عاطفی عمیقی با مادرش داشت، پسر بزرگ خانواده و یاور مادر بود. یعنی گویم این موارد را در فیلم نیاورده‌ام، اما در تحقیقات به‌تفصیل به آن‌ها پرداخته شده بود. اما همزمان که با اسماعیل علیزاده (تدوینگر) و سعید برانی (مدیر فیلمبرداری) پیش می‌رفتیم و گفت‌وگو و پرسش‌وپاسخ داشتیم، ریتم فیلمبرداری برای اولین‌بار، یک عملیات چندنفره فراهم شود و سپس دوباره برای ماه‌ها به کار خود ادامه می‌دهند. این مقطع را نیز به همین دلیل انتخاب کردم. اما چرا به هاکس اشاره می‌کنم؟ از او آموخته‌ام که وقتی به سراغ چنین فضاهایی می‌روید، اصولاً مردان هم وقتی در محیط‌های خشن مانند بیابان و امثال آن قرار می‌گیرند، شوخ‌طبعی‌شان بروز پیدا می‌کند. چون جذابیت دیگری در آن فضا وجود ندارد، سعی کردم کمی از این چاشنی شوخ‌طبعی که شهید علی هاشمی را به تصویر بکشم. به همین دلیل، همان طور که شما بدرستی اشاره کردید، تأکید من بر «چگونه جنگیدن» بوده، نه «چرا جنگیدن». پرداختن به چرایی جنگ به من ارتباطی ندارد؛ جنگی رخ داده است. حال، اینکه چگونه باید جنگید و چه مسیری را باید طی کرد تا به یک دستاورد بزرگ رسید، این همان چیزی بود که با محوریت شخصیت شهید علی هاشمی انتخاب کردم. چرا؟ چون احساس می‌کردم این رویکرد برای نسل آینده اینمپخش است؛ نه فقط در حوزهٔ نظامی‌گری، بلکه در تمام عرصه‌ها. اگر بخواهم با استعاره‌ای سینمایی بگویم، نکته‌ای که در مرحلهٔ پیش‌تولید به دستیارم می‌گفتم این بود؛ علی هاشمی را مانند یک فیلمساز جوان شهرستانی در نظر بگیرید که فیلم کوتاهی ساخته است. استعداد او در همان فیلم‌های کوتاهش توسط برخی داوران، بزرگان و فیلمسازان حرفه‌ای دیده شده است. سپس یک فیلمساز حرفه‌ای یا مثلاً رئیس سازمان سینمایی به او اعتماد کرده و به طور غیررسمی به او گفته است که یک فیلم بزرگ (یک پروداکشن) بسازد و نگران هزینه‌اش هم نباشد؛ در این شرایط است که تهایت، اثری در حد و اندازه‌های «عملیات خیبر» یا یک فیلم سینما-آکسیون بزرگی خلق می‌شود. شهید علی هاشمی نمونهٔ بارز یک فیلمساز جوان شهرستانی در سوسنگرد است که با ساخت فیلم‌های هشت میلی‌متری آغاز کرده و در طول سیزده ماه به یک فرمانده بزرگ تبدیل می‌شود؛ مثل فیلمسازی که فیلمی در ابعاد «دونی» می‌سازد.

در ادامهٔ همین بحث «روح» و «پلاستیک» که مطرح فرمودید، به نظر من، اگر به وجود ژانری یوغی در سینمای دفاع مقدس قائل باشیم، این ژانر در سال‌های اخیر در سینمای ما غایب بوده است. البته اگر بخواهم مته به خشخاش بگذارم، می‌توانم به فیلم «موقعیت مهدی» یا یکمی اغماض، به فیلم اول آقای مهدویان، یعنی «ایستاده در غبار» اشاره کنم. اما درمجموع، این فضا کمتر در سینمای ما دیده شده است. به نظر می‌رسد این ژانر تلاش داشته‌اند تا به‌نوعی از روایت‌های مرسوم دفاع مقدس آشنایی‌زدایی کنند. اما این نوع آشنایی‌زدایی در فیلم شما اتفاق نیفتاده است؛ بلکه همان چیزی که در آن دوران واقعاً وجود داشته و روایت می‌شده در فیلم شما نیز به تصویر کشیده شده است.

می‌خواهم عکس این مطلب را بیان کنم. اتفاقاً معتقدم در فیلم من از آشنایی‌زدایی صورت گرفته است؛ زیرا آن چیزهایی که در جبهه‌های واقعی جنگ وجود داشت و آن روابط انسانی واقعی که در سازمان رزم ایران حاکم بوده، در سینمای ما کمتر به تصویر کشیده می‌شد؛ گویی بیشتر بر جنبه‌های سینمایی و «پلاستیک» آن تأکید می‌کردند. به همین دلیل، همان طور که چندی پیش نیز به منتقد ارجمندی گفتم، ادعا دارم که فیلم من اثری نو است؛ زیرا آن جنس از مسائلی که در واقعیت جنگ فراوان بوده در سینمای جنگ یا دفاع مقدس ما یا کمتر بازتاب داشته یا نگاهی تقدیس‌گرایانه به آن شده است. مثلاً در ماندن‌های نظامی یا عارف و شاعر تصویر شده‌اند، یا افرادی رمیوگونه و صرفاً اهل اکشن بوده‌اند و امثال این‌ها. آن پیچیدگی‌ها یا به‌عبارتی، آن «روح» واقعی که در جبهه‌ها حاکم بود، در فیلم‌ها کمتر نشان داده شده است. اما همین هم باعث شد که داوران اضافه کنم که من بسیار خوش‌اقبال بودم که پیش از درگذشت مادر گرامی‌شهید، ایشان را زیارت کردم. شهید هاشمی رابطهٔ عاطفی عمیقی با مادرش داشت، پسر بزرگ خانواده و یاور مادر بود. یعنی گویم این موارد را در فیلم نیاورده‌ام، اما در تحقیقات به‌تفصیل به آن‌ها پرداخته شده بود. اما همزمان که با اسماعیل علیزاده (تدوینگر) و سعید برانی (مدیر فیلمبرداری) پیش می‌رفتیم و گفت‌وگو و پرسش‌وپاسخ داشتیم، ریتم فیلمبرداری برای اولین‌بار، یک عملیات چندنفره فراهم شود و سپس دوباره برای ماه‌ها به کار خود ادامه می‌دهند. این مقطع را نیز به همین دلیل انتخاب کردم. اما چرا به هاکس اشاره می‌کنم؟ از او آموخته‌ام که وقتی به سراغ چنین فضاهایی می‌روید، اصولاً مردان هم وقتی در محیط‌های خشن مانند بیابان و امثال آن قرار می‌گیرند، شوخ‌طبعی‌شان بروز پیدا می‌کند. چون جذابیت دیگری در آن فضا وجود ندارد، سعی کردم کمی از این چاشنی

تأکید شما نیز بیشتر بر لحظهٔ پیروزی متمرکز بود. یعنی دانش اقباشاوی بر نقطه‌ای از زندگی شهید تأکید کرده که نقطه اوج و اوکیس کاراما در دوران دفاع مقدس بوده است.

بله دقیقاً به نکته درستی اشاره کردید. این مرحله خودشکوفایی علی هاشمی بود که من روی آن دست گذاشتم. یک دلیل این بود که برای من اهمیت داشت قهرمان در جنگ خودشکوفایی خود باشد. دلیل دیگری هم وجود دارد که شاید برای اولین‌بار مطرح می‌کنم: شهید علی هاشمی آن‌چنان که باید شناخته شده نیست. می‌خواستم نشان دهم که چگونه این «یوسف»، علی رغم قبول همه سختی‌ها از گمنامی به اوج شهرت رسید. این یک جنبه‌اش بود. نکته دیگر اینجاست که سال‌ها بود در سینمای حماسی، جنگی، دفاع مقدسی یا به‌اصطلاح استراتژیک ما، کمتر شاهد تبدیل اثری اکشن‌جویی به درام آن مجموعه‌ها بودیم. یکی دو تن از دوستان، پیش از آنکه نگارش را آغاز کنم، خانواده‌ای برایم تعریف کردند: مادر یکی از دوستان فیلمساز نقد برقراری کرده بود که به همراه دهیازده نفر از یاران علامه‌مند به این قضاها، به تماشای فیلمی با موضوع دفاع مقدس بروند. پس از دیدن فیلم، مادر آن دوست که خود نیز کارکردان خوبی است، به پسرش گفته بود: «پسرم، چرا این‌قدر ما در این فیلم‌ها کشته می‌شویم؟» ما اصلاً از پولی که خرج کردیم و به سینما آمدیم راضی نیستیم.» وقتی دوستم این خاطره را برایم تعریف کرد، ناگهان متوجه شدم که حدود ۱۵، ۱۰ سال است در فضای سینما با تصویری از پیروزی ایرانیان مواجه نشده‌ایم. البته این مقطع را نیز به همین دلیل انتخاب کردم. اما چرا به هاکس اشاره می‌کنم؟ از او آموخته‌ام که وقتی به سراغ چنین فضاهایی می‌روید، اصولاً مردان هم وقتی در محیط‌های خشن مانند بیابان و امثال آن قرار می‌گیرند، شوخ‌طبعی‌شان بروز پیدا می‌کند. چون جذابی